



چکیده:

۲۱ فروردین ۱۳۹۵ چهاردهمین سالگشت وفات دکتر یدالله سحابی است. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ انجمن اسلامی دانشجویان زنجان مراسمی به همین مناسبت در یکی از مساجد زنجان برپا داشت. متن زیر سخنرانی دکتر سید علی اصغر غروی در این اجتماع می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: دکتر یدالله سحابی، دکتر سید علی اصغر غروی، جمهوری اسلامی، حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، قرآن، حکومت، تهمت‌ها.

مفتخرم که بار دیگر در خدمت مردم شریف زنجان به خصوص دانشجویان هستم. ارج و منزلت این مجلس والاتر از این بود که من مزاحم شما باشم، اما به سبب ارادت خاصی که به مرحوم دکتر سحابی داشته‌ام این افتخار نصیب من شد. از این گونه جلسات در کشورهای اسلامی، به خصوص ایران، بسیار برگزار می‌شود، و در واقع ما به صورت شفاهی با هم صحبت می‌کنیم، زیرا فرهنگ ما بیشتر شفاهی است تا کتبی. مع الاسف، آن آثار مثبتی که باید بر این گونه جلسات متوجه باشد، نبوده است. من فکر می‌کنم وقتی که این زمان صرف می‌شود و این هزینه‌های مادی و معنوی سرمایه‌گذاری می‌گردد، باید نتایج بهتری حاصل شود. باید جلسات حالت راهبردی داشته باشد. یعنی برای کسانی که می‌آیند و می‌نشینند یک مجهولی معلوم شده باشد، یک راه تاریکی روشن گشته باشد، یک قضیه نامعلومی مشخص شده باشد. و این قطعاً نیازمند افرادی است که باید به عنوان پیش‌کسوت و بزرگ و هادی پذیرفته شده باشند، و امروز، این جلسه، به عنوان بزرگداشت یکی از پیش‌کسوتان راه آزادی و استقلال و عمران و توسعه (سیاسی - فرهنگی - اقتصادی) برگزار شده است. در کتابها و روزنامه‌ها مطالب بسیاری در خصوص این مرد بزرگ نوشته شده، و اما من می‌خواهم از بعد دیگری به قضیه نگاه کنم، و امیدوارم بتوانم مطلبی را ارائه دهم که مفید فائده‌ی باشد و وقت سروران و عزیزان تلف نشود.

ما یک انقلابی را به ثمر رساندیم که شاید بیش از صد سال سابقه مبارزاتی داشت، و افرادی، با دیدگاههای متفاوت، در آن تلاش کردند تا به نتیجه رسید و نام انقلاب اسلامی را بر خود گذاشت. تقریباً اکثریت قریب به اتفاق ملت به جمهوری اسلامی رأی داد. اما چه شد که بعد از پیروزی انقلاب، بین افرادی مثل مرحوم سحابی و دیگران، که زمام امور را بر عهده داشتند، اختلاف پیش آمد؟! این اختلاف از کجا بود؟! همه می‌دانیم مرحوم سحابی و همفکران او مسلمان بودند و عالم به احکام اسلام و همه کسانی هم که قدرت سیاسی را به دست گرفتند مسلمان بودند و هستند و ما هم هستیم. پس اختلاف چه بود؟! چرا کسی مثل سحابی خانه نشین شد، و امروز به یاد می‌آورند که اینها دارای سوابقی بودند و مبارز بودند و در پیروزی انقلاب نقش مؤثری داشتند و بر آنها ارج می‌نهند.

این بر کسی پوشیده نیست که به جهت اختلاف در برداشت از اسلام این اختلاف‌ها پیش آمد. یعنی سحابی و همفکران او معتقد بودند که اگر نام این حکومت جمهوری اسلامی است، باید همه حرکات و



سکنتات زمامداران و مدیران و مسؤولان آن اسلامی باشد، و ما در اسلام هم الگو داریم، به خصوص ما که شیعه هستیم الگوهای برجسته‌ی داریم، و حتی نمونه‌ی از زمامداری اسلامی را هم در نزدیک به پنج سال حکومت علی (ع) داریم. بناءبراین راه ما در زمامداری روشن است، پس نمی‌توانیم کارهایی را انجام دهیم به اسم اسلام، چون الگو داریم، الگوهایی که رفتار و سلوکشان روشن است. از این جهت هرچه پیش آمدیم، این اختلاف گسترده‌تر شد، یعنی هرچه رفتارها با الگوی شاخص اسلام، که حکومت علی (ع) بود مغایرت پیدا می‌کرد، اعتراض‌ها بیشتر می‌شد که این روش‌ها زینده یک نظام اسلامی نیست.

شما وقتی نطق‌های قبل از دستور دکتر سبحانی را نگاه کنید می‌بینید راجع به اکثر مسائل مبتلا به آن روز جامعه اظهار نظر کرده است. یک موقع تصمیم گرفتند مدارس ملی (غیر انتفاعی) را تعطیل کنند و مرحوم سبحانی مخالفت کرد و گفت بالاترین ضربه‌ی که به فرهنگ مملکت می‌زنید این است که این گروه از مدارس تعطیل شود. حالا وارد دلایل نمی‌شوم. مسائل دیگری که پیش آمد، مسأله جنگ و مسأله ارتباط با آمریکا و مذاکره با آن کشور در سال ۱۳۶۰، در مورد جنگ، در مورد گروگان‌گیری، در همه این موارد استدلال‌های دینی داشتند. یعنی می‌گفتند؛ بر اساس این ضوابط دینی و اسلامی، گروگان‌گیری خلاف شرع و دین است! در جنگ وقتی مهاجم، حتی اگر کافر هم باشد، طبق آیه‌ی از قرآن، وقتی دست بالا کرد و تسلیم شد و گفت من صلح را می‌پذیرم، ای پیامبر، تو هم بپذیر! پس وقتی طرف مقابل حاضر شد شرایط ما را بپذیرد، ما هیچ دلیل شرعی، قانونی و عرفی برای ادامه جنگ نداریم.

این استدلال‌هایی بود که داشتند. در تمام این مسائلی که پیش می‌آمد، یک چیز مطمح نظر بود، و آن مسأله‌ی بود که مرحوم بازرگان، در اواخر عمر، تحت عنوان «آخرت و خدا» بیان کرد. اصل اینکه اگر عمل انسان ناظر به خدا و آخرت نباشد، این عمل ثمر ندارد. یعنی حتی اگر عمل خوبی هم از انسان صادر شود، ولی در آن عمل خدا و آخرت را در نظر نداشته باشد، ثمر ثمر نیست. دغدغه مرحوم سبحانی و یاران او دو چیز بود که هر دو در حال تباهی و ویرانی بوده و هست؛ یکی وطن و دیگری دین. این دو چیز بود که نظام جمهوری اسلامی باید در دنیا الگو می‌شد، و می‌بایست یک روش را نشان می‌داد که جوانهای جامعه اسلامی، که نگرش تازه‌ی به فرهنگ غرب پیدا کرده بودند، به فرهنگ اصیل خودشان بازگردند، این اتفاق نیفتاد. وقتی می‌گفتند؛ چرا شما می‌گویید ما ایرانی مسلمان هستیم، استدلال‌شان این بود که ما اول ایرانی بودیم و بعد مسلمان شدیم. پس باید اول وطن داشته باشیم تا حدود وطن معلوم و مشخص باشد، و بعد در داخل وطن، مسلمان باشیم. پس اول منافع ملی ما، استقلال ما، حدود و ثغور ما باید مشخص باشد. پس باید از ملیت خودمان دفاع کنیم. چون هویت ما متشکل از دو چیز است، یکی ایرانی بودن و یکی مسلمان بودن، و فرهنگ ما شکل گرفته است از این دو عنصر. یعنی ایرانی و اسلامی. این یک چیز خیلی ساده‌ی است. یک مسأله بسیار پیچیده نیست که نیاز به معادلات ریاضی داشته باشد.

شما اگر بخواهید کوچکترین شکل زندگی انسان را که در خور شأن و مقام انسان باشد داشته باشید، قبل از هر چیز نیاز به مسکن دارید. حالا بیایند بگویند شما دین داشته باش، مسکن و خانه نمی‌خواهی! پس من در برف و باران و سرما و گرما بخوابم؟! مسکن می‌خواهم و مسکن هم نیازمندی‌هایی دارد. بناءبراین باید باشد تا دین هم باشد. ما اگر هویت ملی نداشته باشیم، نمی‌توانیم هویت دینی خود را هم در جایی که مستقر باشیم به اثبات برسانیم. این باید حتماً باشد. ما در چه صورتی می‌توانیم هویت متشکل از دین و ملیت را حفظ کنیم؟ در صورتی که آزادی داشته باشیم. من می‌خواهم اصول فکری مرحوم سبحانی و یاران او را تا حدودی تبیین کنم.

۱- وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال ۶۱)

چرا می‌گفتند آزادی؟ برای اینکه در عدم آزادی، یعنی وقتی ما آزادی قلم، آزادی بیان و آزادی اجتماعات نداشته باشیم، آزادی گفت و گو نداشته باشیم، آزادی نداشته باشیم که نارسایی‌های درون خانه خود را بررسی کنیم و مورد بحث قرار بدهیم، یک نظام استبدادی بر ما حاکم خواهد شد که در آن نظام همه چیز مورد تهاجم قرار می‌گیرد، هم ملیت، هم دین، هم آزادی، هم استقلال و هم عدالت. حتی معتقد بودند که عدالت اجتماعی، تقسیم ثروت و فقرزدایی، توسعه و عمران و آبادانی همه نیازمند آزادی است، و الآن ما می‌بینیم که همه حرفهایی که زدند و جوابش اتهام زدن و تخریب شخصیت بود - جواب این بود که اینها لیبرال و آمریکایی هستند! اینها جاسوس هستند! اینها بی‌دین هستند و نماز نمی‌خوانند! اینها وابسته هستند! اینها ستون پنجم هستند! و اینها برانداز هستند! - سرانجام منتهی شد به اینکه نه چنین است! بلکه همه چیزهایی که آن موقع، پیش کسوتان راه مبارزه، برای آزادی و استقلال و امنیت و دینداری می‌گفتند، از سرِ دلسوزی بود، نه از سرِ خودخواهی. برای اینکه اینها واقعاً بهره‌کافی را از دینداری گرفته بودند، یعنی مفهوم آن را دریافته بودند.

من اینجا یک جمله معترضه عرض کنم. ما همه مسلمانییم، ما وقت زیادی را صرف دینداری خودمان می‌کنیم، ولی وعده‌هایی را که قرآن به ما داده که اگر شما تابع این دین شوید، جامعه شما این طور و آن طور می‌شود، و این مشخصات را دارد، و شما در بهشت خواهید بود، و از آتش جهنم دور خواهید شد، در واقع متحقق نشده است. سخن اینجاست که اگر وعده‌های قرآن درست است، پس ما عمل نکرده‌ایم و اگر ما به دین عمل کرده‌ایم و آن وعده‌ها عمل نشده است، (نعوذ بالله) باید در کلام وحی الهی تردید کرد! بناءبراین دلسوز دین هم بودند و می‌خواستند که جوان‌ها دیندار باشند، به دلیل اینکه بشر امروز فاقد اخلاق است. یعنی شما می‌بینید مدعیان بالاترین تمدن در دنیا، در اروپا و آمریکا، در فلسطین امروز چگونه عمل می‌کنند. اینها نشانه تمدن است؟! نشانه انسانیت و نشانه حفظ حقوق بشر است؟! نشانه دفاع از حقوق بشر است؟! اینها نشانه چیست؟! پس آن چیزی که بشر امروز نیازمند آن است اخلاق است. بشر اخلاقش را از دست داده است و سحابی و امثال او انسانهایی بودند که می‌خواستند بشر را در سایه دینداری به سمت اخلاق سوق دهند. بناءبراین انتظار داشتند وقتی نظامی با نام جمهوری اسلامی روی کار می‌آید، از نظر اخلاق، الگوی دنیا شود. پس اعتراض وارد بوده است! برای اینکه الآن خود زمامداران ما هم معتقدند که نتوانستند آن اخلاق دینی را که پیامبران برای آن مبعوث شدند، در جامعه جاری و ساری سازند! چرا؟!

سخن در این بود که نقطه انحراف کجا است؟! چرا علی‌رغم همه هزینه‌هایی که برای دینداری شده و می‌شود، بازده آن چنین است؟! یعنی کاملاً معکوس است! چرا ما باید امروز تأسف بخوریم از اینکه جوانان ما به دین پشت کرده‌اند؟! علت چه بوده است؟! افرادی مثل مرحوم سحابی دنبال این بودند که اخلاق در جامعه حاکم شود، و لازمه‌اش این بود که سیاستمداران و زمامداران ما خودشان الگوی اخلاقی در جامعه باشند.

اینکه اخیراً می‌گویند باید دین را از سیاست جدا کرد، چون سیاست به معنای عدم اخلاق است. چون در عرف جامعه، سیاست یعنی مکر و دروغ و حيله و نیرنگ، و دین با این چیزها مخالف است. پس دین را به مساجد بفرستیم و با هم سیاست بازی کنیم. سیاست جدا است. در دین اسلام این مقوله نیست. دین اسلام یک آموزه‌هایی دارد که اگر کسی به آنها ایمان آورد، به طور طبیعی و خود به خود، با مسائل سیاسی گلاویز می‌شود و چالش پیدا می‌کند. وقتی دین اسلام می‌گوید که از میان شما باید گروهی باشد که دعوت به خیر کند، و امر به معروف و نهی از منکر کند، پس مسئولیت به همه مسلمانها می‌دهد که در همه امور کشورهای خود، به قصد اصلاح امور و رفع خرابیها و منع فسادها و تباهی‌ها مداخله کنند! من درخواست می‌کنم مراجعه کنید به نامه‌های مرحوم سحابی که به بالاترین مقامات مملکتی هم نوشته است، ببینید آیا چیزی جز خیرخواهی هست؟! این را چون وظیفه دینی و شرعی خود می‌داند، به آن اقدام می‌کند. دیگر فکر نمی‌کند که باید بترسد



یا نباید بترسد؟! خط قرمز هست یا نیست؟! حساب اینها را نمی‌کند.

اتفاقاً وقتی ما در آیات قرآن دقیق می‌شویم، می‌بینیم آن چیزی که اسلام برای آن آمده، بیشتر مسائل سیاسی است. یعنی آن مسائلی که قرآن در سطح جامعه و اخلاق عمومی و عرصه عمومی مطرح می‌کند، خیلی وسیع‌تر از مسائل دینی و آموزه‌های فقهی در قرآن است. شما آیاتی را که احکام فقهی از آن استنباط می‌شود از قرآن استخراج کنید، می‌بینید نسبت به آن آیات خیلی کمتر است. آن آیاتی که انسان را تربیت می‌کند و وی را در مقام انسانی خودش قرار می‌دهد. انسان را از آن کسی که خونریز است و مفسد، به جانشین خدا در زمین تبدیل می‌کند و به حق می‌توان گفت - البته ادعای این مطلب خیلی سنگین است اما به حق می‌توان گفت - که مرحوم دکتر یدالله سبحانی واقعاً خلیفه الله بود. یعنی کسی که به مقام رضا و تسلیم برسد، یعنی از توکل هم رد شود و به رضا و تسلیم برسد. انسان برای این آمده است. یک چنین انسانی خیلی متوقع است از کسانی که داعیه دار اسلام و تبلیغ اسلام هستند که بسیار بسیار اخلاقی باشند و اخلاقی عمل کنند. یکی دیگر از مسائلی که دین اسلام مطرح کرده است و مرحوم سبحانی و یاران او تأکید بر آن داشتند، و قرآن هم خیلی تأکید دارد، مسأله شرک است. یعنی در عبادت، انسان یک کس دیگری را غیر از خدا شریک قرار دهد.

مشخصاتی را که قرآن برای جامعه شرک زده مشخص کرده است در ۶ مورد می‌توان خلاصه کرد که در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه هم هست. اول اینکه، از نظر قرآن، در جامعه شرک زده، دین، ابزار دنیاداری می‌شود، و استضعاف فکری و مالی بین توده مردم توسعه پیدا می‌کند. دوم، در جامعه شرک زده، مردم در راستای اهداف ثروتمندان و قدرت پیشگان قرار می‌گیرند. برای فهم بیشتر و بهتر این معنا، باید به داستان فرعون و موسی مراجعه کرد. سوم مبارزه پیگیر و جدی کانونهای ثروت و قدرت با ریشه گرفتن اساس توحید در جامعه است. آنها مرتباً کوشش می‌کنند که دائماً جامعه را به سمت شرک سوق دهند! چهارم دل بستگی غالب مردم به ظواهر دنیا است. پنجم تقصیر را متوجه دیگران کردن و ششم به جای خدا حکم کردن و به خدا نسبت دادن. در مورد دوم، حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «از اینها کسانی هستند که با عمل کردن به آخرت، دنیا را طلب می‌کنند» یعنی از دین، دنیا را می‌خواهند. قرآن هم می‌گوید: «دین را به بهای اندک می‌فروشدند.» در جایی دیگر حضرت علی (ع) می‌فرماید: «چه بد تجارتی است که دنیا را بر نفس خود بها دهی» یعنی نفس و روح و جان خود را بفروشی و دنیا را بگیری. در نامه‌یی که حضرت به عثمان بن عباس نوشته است می‌گوید: «به وسیله دین، پستان شتر دنیاداری را می‌مکند، و از آن شیر می‌نوشند، و کالا و متاع فوری دنیا را، در قبال مرگ ابرار و متقین، خریداری می‌کنند.»

من غرضم این است که توجه دهم آن چیزی را که این شایستگان و پرهیزگاران می‌گفتند از اسلام است و جمهوری اسلامی این طور باید عمل کند، از اینها استخراج می‌شود. نه سبحانی و نه هیچ یک از یارانش، هرگز از پیش خود چیزی درنیاموردند که بگویند و به این رفتارهای خلاف عقل و شرع زمامداران جمهوری اسلامی، که به نام اسلام انجام می‌گیرد، اعتراض کنند. می‌گفتند ما به نهج البلاغه و قرآن نگاه می‌کنیم و می‌بینیم چیزهایی که در قرآن و نهج البلاغه است، و آن رفتاری که مولا علی (ع) داشته، متفاوت با اینها است. اگر ما اشتباه می‌فهمیم به ما بگویید. ما می‌فهمیم که علی فریاد می‌زد: ای عثمان گول کسانی را نخوری که آمده‌اند و پستان دنیا را می‌مکند و شیرش را از راه دین می‌نوشند.

یکی دیگر از چیزهایی که در جامعه مشرک‌ها بسیار رشد می‌کند، مسأله نفاق و دورویی است که حضرت علی (ع) بسیار از آن نگران و دل‌چرکین است. آن چیزی که گفتم مشخصه جامعه شرک زده است، علی (ع) در خطبه ۱۵۳ بیانش فرموده. ما باید با همه مبانی فکری اسلامی آشنا شویم تا دیگر چیزی را که از دین نیست، به عنوان دین قبول نکنیم و نپذیریم. حضرت می‌گوید: «آن چیزی را که خدا در کتاب ذکر حکیم

از کارهای بس عظیم شمرده و بر اساس آن یا پاداش می دهد یا عقاب می کند، و برای آن یا خشنود می گردد یا خشم می گیرد، اینها است. اینکه هیچ بنده‌ی سود نمی برد، حتی اگر نهایت کوشش خود را بکاربندد، که وقتی از دنیا می رود پروردگار خود را ملاقات کند، ولی یکی از خصلت‌ها در او باشد و از آن توبه نکرده باشد. البته توبه هم زبانی نیست، یعنی توبه‌ی که در قرآن آمده، یعنی اینکه آن کار خلافی را که کرده است جبران کند، و آن طرفی که ناراضی است راضی شود، نه اینکه بگوییم «استغفرالله»، این توبه نیست. آن زشتی چیست که باید از آنها بازگردیم و توبه کنیم و از دنیا با آن خصلت‌ها نرویم، تا مشرک هم نباشیم؟! عبادت‌های ما شرک آلود است، به همین جهت است که از دین نتیجه معکوس می گیریم، دین به جای اینکه راهگشای زندگی ما باشد، پایند ما شده است. راه ترقی و پیشرفت ما را گرفته است. آیا قرآن و انبیاء برای این آمده‌اند؟ شما نگاهی به آمار روزنامه‌های خودمان بکنید، جای دیگری هم نروید! در آمار تصادمات، سومین کشور جهان هستیم، از نظر زیادی تصادمات!! در فرهنگ و توسعه، در رتبه ۱۵۶ هستیم. در صنایع زیر صفر هستیم، در داد و ستد خارجی، یک هزارم درصد داد و ستد خارجی دنیا در دست ما است، مدعی دینداری هم هستیم. قرآن هم می گوید شما از همه برتر هستید. پس این وعده کجا رفته است؟! حرف مرحوم سبحانی هم این بود که این وعده‌ها باید در نظام اسلامی متحقق شود. پس شرک، یکی این بود که در عبادت کسی را شریک خدا قرار ندهید. می گوید: «پیامبر اسلام در همه نامه‌هایش این را می نوشت که در آن سه محور برای دعوتش تعیین می کند، و هر سه محور ضد شرک است. ای پیامبر! به اهل کتاب بگو بیاید تا حول محوری که بین ما و شما یکی است جمع شویم که غیر از خدا هیچ کس و هیچ چیز را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او قرار ندهیم و هیچ یک از ما دیگری را ارباب خود نگیرد، جز خدا». آیا اینها در جامعه اسلامی ما هست؟! ما فقط نماز می خوانیم! شما یک مدیر یا معلم ساده را در نظر بگیرید که اگر قرار باشد کار یا دین خود را از دست بدهد، حتماً از دست دادن دینش را ترجیح می دهد و می گوید کار مهمتر است. کار برای دنیا است و باید به هر شکلی حفظش کرد، اما دین برای آخرت است و به درد دنیا نمی خورد.

دوم؛ «مبادا از دنیا برود و توبه نکرده باشد و این صفت در او مانده باشد که غیظ و خشم خود را با کشتن دیگری فرونشاندن باشد. یا اینکه یک کاری که خودش می کند به دیگری نسبت بدهد. یا اینکه با بدعت نهادن در دین، حاجتی را که از مردم دارد برآورده سازد». این چیزها مبانی اندیشه اسلام قرآنی بود. یعنی از همان اول، خط افتراق شروع شد. مرحوم سبحانی و همفکران او روشنفکران دینی و مرحوم طالقانی هم می گفتند اینها است آن چیزهایی که در پیش روی ما و آموزه ما است برای تشکیل حکومت اسلامی. ما هم چنین افرادی را می خواهیم که در رأس کار باشند. این نکاتی را که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام گوشزد می کند از مهمترین آثار جامعه شرک زده می باشد.

«یا اینکه مردم را ملاقات کند با دو صورت. یک صورت، نهانی و پنهانی باشد، و در حضور مردم یک طور دیگری باشد». ما شیعه هستیم. در پایین ترین سطوح جامعه، یک بچه کلاس اولی اگر حضور داشته باشد، و شما نشسته باشید و انتقادی از شخصیتی یا از کسی در جامعه بکنید، یا از شهردار محله انتقاد کنید، فردا که این بچه می خواهد برود مدرسه، می گوئیم مواظب باش این اسم یا مطلب را در مدرسه نگوئی! این آثار شرک زدگی جامعه است. ما نفاق را آموزش می دهیم، چرا این نفاق توسعه پیدا نکند؟! از همان اول، فریاد زده شد که نکند کاری که جامعه دچار نفاق و ریا شود! قرآنی که با نفاق مخالف است و می گوید: مثل آن کسی نباشید که مالش را برای اینکه به رخ مردم بکشد و ریا کند انفاق می کند و این دورویی را در سطح گسترده بر جامعه

۲- أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ائْبَعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (بقره ۲۴۶)



تحمیل می کند. «یا اینکه در میان مردم با دو زبان حرکت کند»، به یک شخص برسد سلام علیکم، چاکریم و ارادتمندیم و وقتی رد شد، بگویم ولش کن این مزاحم بود! چه چیزی باید در میان ما اصلاح شود، و چقدر جامعه ما از نظر اخلاقی سقوط کرده است؟! ما باید به خود بیاییم. من گفتم از این اجتماعات بهره باید بگیریم، مرحوم بازرگان وصیت کرده بود که برای من جلسه نگیرید (جلسه ختم و بزرگداشت) مگر اینکه خطیب از معاد صحبت کند و مردم را هوشیار سازد به اینکه پس از این زندگی، زندگی دیگری خواهد بود. و اگر مردم ایمان بیاورند که بعد از این حیات، حیات دیگری هم هست، قطعاً این طور رفتار نمی کنند. ایشان مثال می زد و می گفت ما وقتی منتظریم میهمانی بیاید، آب و جارو می کنیم، غذای می پزیم، لباس نو می پوشیم، و چیزهایی را که در خانه بتوانیم عوض بکنیم، عوض می کنیم، چون میهمان داریم. آن وقت اگر بنده بی بداند که قطعاً با پروردگار خود ملاقات خواهد کرد، و آنجا است که شرمنده است یا سرافراز، اگر این را بداند، قطعاً طور دیگری عمل می کند. و این بود که مسأله انسان و خدا را مطرح کرد و گفت عمل انسان باید ناظر بر این دو باشد. یعنی هر عملی باید رضایتمندی حق را در نظر داشته باشد. این کاری که من می کنم، نباید بگویم فلانی خوشش می آید، آن دوست دارد و این را دوست ندارد! باید رضای پروردگار را در نظر بگیریم. اگر او راضی است، انجامش می دهم. این دو دیدگاه اصلاً با هم بسیار متفاوت بود و هست.

یکی از سؤالها هم این بود؛ مگر شما که این اتهامات را به ما می زنید سوابق مبارزاتی ما را نمی دانید؟! سوابق دینی ما را نمی دانید؟! سوابق تحصیلاتی و دانشگاهی ما را نمی دانید؟! همه سوابق را می دانید و بعد مگر مولا امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرموده است که؛ «ای مردم کسی که از برادر دینی خود پایداری و استواری در دینداری و ثبات قدم در طریق را شناخته است دیگر نباید به صرف گفتن این و آن و اتهامات و شایعات توجه کند». این کلام امیرالمؤمنین است. پس ما چه شیعه ای هستیم؟! پس باید نهج البلاغه را هم پشت خط قرمز بگذاریم و از مراجعه و استناد به آن هراسناک و نامطمئن باشیم.

این افراد، هم حیاتشان مایه برکت بود و هم ممانشان، و آن هم از برکات اینها است. چون ما معمولاً کسانی را تا زنده هستند کاری به آنها نداریم ولی در گذشتگان را ارج می نهیم. حالا چند عبارت از نهج البلاغه می خوانم که شرح حال مرحوم یدالله سبحانی است و بر او صدق می کند.

«در میان این مردم که می بینی افرادی هستند که یادآوری قبر چشمانشان را برهم فرومی بندد.» این عبارت را با آیه قرآن مقایسه کنید که می گوید؛ «هدف را باید دید نه دنیا را.» و یاد محشر اشک هاشان را جاری می سازد. اما افسوس که اینها یا آواره روزگارند یا ترسان و سرکوب شده و ساکت، و ساکتی که سکوتش به جهت لگامی است که بر دهانش زده اند. اما از روی اخلاص مدارا می کند، و از وضع مردم سوگوار است، و پرهیز از گناه و معصیت الهی، از دنیا داری دورشان ساخته، اما ذلت و خاری ایشان را فرا گرفته است.» یعنی واقعاً می بینیم که مردان بزرگ همیشه در گمنامی بسر می برند! «اینان در دریایی از آب شور و تلخ زندگی می کنند. دهان هاشان بسته و نمی توانند حرفی بزنند، و دلهاشان خونین است. آن قدر نصیحت کردند که خسته شدند، و آن قدر سرکوب شدند تا خار و ذلیل گشتند، و آن قدر از این آدمها کشته شدند که تعدادشان اندک شد.»^۳

جالب است قسمتی از یک نامه که بعد از کودتای ۱۳۳۲ و امضاء قرارداد کنسرسیوم نفت است، چند تن از سیاستمداران آن روز به مجلسین سنا و شورا می نویسند، که یکی از امضاء کنندگان مرحوم سبحانی است. در آن نامه آمده است:

۳- نهج البلاغه، خطبه ۳۲.

«تمام روزنامه‌های مخالف دولت در توییح و چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید، و روزنامه‌های مجاز هم تحت سانسور شدید می‌باشند. انواع و اقسام فشارها و تضيیقات برای ملیون و آزادی خواهان، و شکنجه‌های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد، و اکثر زعماء قوم، که مورد علاقه و تکریم ملت هستند، یا در گوشه زندان و اختفاء بسر می‌برند، و یا تحت نظر مأموران انتظامی می‌باشند، و مطلقاً آزادی عمل ندارند.»

حالا آنهایی که در آن زمان و در سال اول بعد از کودتا بوده‌اند، و جو خفقان آن روز را بیاد دارند، می‌دانند که نوشتن این نامه چقدر مهم بوده است و نویسندگان آن چقدر خطرپذیر بوده‌اند. در شهریور سال ۱۳۴۰ که برای اولین بار زندان شده بودند و بعد از چند ماه آزاد می‌شوند، می‌آیند به دانشکده علوم و در جمع دانشجویان صحبتی می‌کنند که من دو جمله از آن را می‌خوانم:

«چیزی که از شما دوستان، که امید مملکت هستید، می‌خواهم این است که دو موضوع علم و عقیده باطنی را مخلوط نکنید.» خیلی اهمیت می‌داد به اینکه دانشجو درسش را بخواند. سیاسی باشد، عقیدتی باشد، اما درسش را بخواند. «یعنی فریب نخورید، ولی از عقیده‌یی که از روی امعان نظر پیدا کرده‌اید، دست بر ندارید. زیرا بهترین مردم کسانی هستند که از بهترین عقیده‌ها پیروی کنند.»

چون جناب مهندس عزت الله سحابی هم تشریف دارند، این را هم بگویم و مطلب را به اتمام رسانم. در مهرماه سال ۱۳۵۶، روزنامه کیهان مطلبی نوشت و افرادی را ذکر کرد که اینها مارکسیست هستند و زیر لوای اسلام تبلیغ مارکسیسم را می‌کنند، از جمله مهندس سحابی! مرحوم سحابی نامه‌یی مفصل به کیهان می‌نویسند، از آن هم قسمتی را می‌خوانم:

«فرزند من مهندس سحابی قبلاً ۱۵ سال متناوب و حالا ۶ سال متوالی است که به جهت حق گویی و حق خواهی به اتهام واهی - اقدام علیه امنیت کشور- در زندان است، آن هم زندان تبعیدی در شیراز. در موقعی که محکومیت سنگین یازده سال زندان جدید را برای فرزندم تعیین کردند، از اتهام جدید مارکسیست اسلامی و تروریستی هیچ چیزی نبود، و چیزی از این مقولات در پرونده اصلی او منعکس نمی‌باشد، ولی حالا او را مارکسیست و تروریست و حتی گرداننده چنین گروه‌هایی معرفی می‌نمایند، شما هم این افتراهای سوزآور را در روزنامه خود منتشر می‌نمایید. فرزند من مهندس عزت الله سحابی، به قدر وسع، پویای راه خدا و آرزومند خدمتگزاری به خلق خدا است.»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

